

مدیریت جهانی شدن: مطالعه موردی چین بین سال های

۱۹۹۰-۲۰۰۸

الهام حسین خانی *

دکتر رضا شیرزادی **

چکیده

یکی از مسائل مهم در دوره کنونی، مساله جهانی شدن است. این پدیده موجب فشردگی زمان و مکان شده است و در حوزه های مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و ... جهان را متاثر ساخته است. اما بعد اقتصادی آن نسبت به ابعاد دیگرش مهمتر تلقی می گردد، به طوری که این بعد نیاز به مدیریت دارد. یکی از کشورهای در حال توسعه یعنی چین که رشد مطلوبی داشته است از سال ۱۹۹۰ با جهانی شدن همسو شده است و در حال مدیریت آن است. موفقیت چین در مؤلفه های مهم جهانی شدن اقتصاد، روند رو به رشد این کشور در راستای کسب منافع ملی و استفاده آن از ابزارهای اقتصادی خود در روند مدیریت جهانی شدن به گونه مطلوبی بوده است به طوری که چین با استفاده از این فرصت توانسته در زمینه هایی چون اصلاحات در قوانین داخلی برای سازگار شدن با روند جهانی شدن، کاهش فقر و نابرابری، رشد تولید ناخالص ملی، افزایش ورود سرمایه گذاری خارجی به کشور، به عضویت سازمان تجارت جهانی در آمدن، گسترش تجارت خارجی و افزایش تراز پرداخت ها، چند برابر شدن حجم اقتصاد و مواردی از این دست که به توسعه اقتصادی منجر شده است، موفق باشد. اگر چه این کشور با مسائل و مشکلاتی نیز رو به روست، با این حال در مورد جهانی شدن چنان که گفته شد مدیریت موفقیت آمیزی داشته است و کشورهای دیگر جهان سوم یا به عبارت بهتر کشورهای در حال توسعه می توانند از تجربه چین برای مدیریت جهانی شدن و استفاده از فرصت های حاصل از آن به ویژه در بخش اقتصادی بهره برند.

کلید واژگان

مدیریت جهانی شدن، چین، توسعه، نظام بین الملل، سرمایه گذاری مستقیم خارجی، تجارت خارجی، سازمان تجارت

جهانی.

* دانشجوی کارشناسی ارشد روابط بین الملل دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج - مرکز تحقیقات علوم انسانی و اسلامی

** عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج - مرکز تحقیقات علوم انسانی و اسلامی.

مقدمه

جهانی شدن فرآیندی است که موجب فشردگی زمان و مکان شده. این فرآیند ابعاد اقتصادی، سیاسی، فرهنگی- اجتماعی را در بر می گیرد و بعد غالب آن، جهانی شدن اقتصاد است. این بعد اخیر از جهانی شدن فرصت های بسیاری برای همه کشورها به وجود آورده، فرصت هایی که کشورها، از جمله کشورهای در حال توسعه، می توانند از آن به نحو مطلوب بهره برداری کنند و به تقویت اقتصاد خود پردازند. در عین حال جهانی شدن به ویژه در ابعاد اقتصادی و سیاسی، چالش هایی را نیز برای دولت ها به همراه آورده است. یک نمونه جالب در این زمینه، جمهوری خلق چین است. این کشور، از جمله کشورهایی است که به این فرصت ها و چالش ها آگاه شده و قصد دارد، به عنوان نخستین کشور در حال توسعه، از طریق مدیریت جهانی شدن، به یک قدرت جهانی تبدیل گردد. مطالعه بر این نمونه، می تواند دستاوردهای آن را روشن ساخته و تجربه های این کشور را در مورد مدیریت جهانی شدن در اختیار دیگر پژوهشگران و حتی دولتمردان قرار دهد. از این رو پژوهش پیش رو می کوشد تا با بررسی سیاست های به کار گرفته شده به وسیله چین میزان موفقیت کشور مورد نظر را در عصر جهانی شدن ارزیابی کند و بر این اساس این سوال را مطرح می کند که «کشور چین بین سال های ۲۰۰۸-۱۹۹۰ چه سازو کارهایی را برای مدیریت جهانی شدن در جهت کسب منافع اقتصادی به کار برده است؟» در پاسخ به این پرسش، مقاله حاضر، فرضیه زیر را به راست آزمایی می گذارد: «جمهوری خلق چین بین سال های ۲۰۰۸-۱۹۹۰، از طریق گسترش تولید اقتصادی، جذب سرمایه گذاری های خارجی، عضویت در سازمان تجارت جهانی، انجام اصلاحات مقرراتی و... جهانی شدن را در راستای کسب منافع اقتصادی ملی مدیریت کرده است.» به این ترتیب و چنانکه برای اهل تحقیق روشن است، متغیر مستقل در این فرضیه، سازو کارهای چین برای مدیریت جهانی شدن است و شاخص های آن گسترش تولید اقتصادی، جذب سرمایه گذاری های خارجی، عضویت در سازمان تجارت جهانی، انجام اصلاحات مقرراتی می باشد. از سوی دیگر متغیر وابسته نیز مدیریت جهانی شدن است. برای انجام این پژوهش روش تحقیق به کار گرفته شده، علی و معلولی است و در کنار آن از توصیف تاریخی نیز استفاده شده است. بر این اساس، مقاله به این ترتیب تنظیم گردیده است که پس از این مقدمه، ابتدا مبانی نظری بیان می گردد، سپس تاریخچه ای از موضوع پژوهش عرضه گشته و آنگاه فرضیه جاری به آزمون گذارده می شود. در پایان نیز نتیجه گیری و در نهایت فهرست منابع خواهد آمد.

۱. مبانی نظری پژوهش

در این بخش سه محور اصلی جهانی شدن، عملکرد مدیریتی دولت در جهانی شدن و توسعه، گنجانده شده است که هر یک نیز به نوبه خود دارای زیر مجموعه هایی هستند.

الف. جهانی شدن: تعاریف، ابعاد و ابزارها

به طور کلی، پنج تعریف گسترده جهانی شدن را می توان از یکدیگر متمایز کرد: نخست، «استنباط جهانی شدن به معنای بین المللی شدن است. از این دیدگاه، واژه «جهانی» فقط سبقت دیگری برای توصیف روابط برون مرزی میان کشورهاست و اصطلاح «جهانی شدن» مشخص کننده توسعه مبادلات بین المللی و وابستگی متقابل است. ... در کاربرد دوم، جهانی شدن به معنای آزادسازی در نظر گرفته می شود. در اینجا «جهانی شدن» به فرایند برداشته شدن محدودیت ها اطلاق می شود که دولت ها در فعالیت های میان کشورها برقرار می کنند و هدف آن به وجود آوردن اقتصاد جهانی آزاد و بدون مرز است. از این دیدگاه، جهانی شدن به شعاری برجسته برای توصیف فرآیند یکپارچگی اقتصادی بین المللی تبدیل می شود. ... در برداشت سوم، جهانی شدن به معنای جهان گستری در نظر گرفته می شود. از این دیدگاه، جهانی شدن به معنای ادغام فرهنگ های روز زمین در نوعی انسان گرایی به کار برده می شود. ... در دسته چهارم از تعاریف، جهانی شدن به معنای غربی کردن به ویژه آمریکایی شدن، تصور می شود. از این دیدگاه، جهانی شدن نوعی پویایی است که از طریق آن ساختارهای اجتماعی نوگرا (سرمایه داری، عقل گرایی، صنعت گرایی، دیوانسالاری و غیره) در سراسر دنیا گسترش می یابد. ... جهانی شدن بدین مفهوم را گاهی امپریالیسم به سبک مک دونالد، هالیوود و سی.ان.ان توصیف کرده اند. در نگرش پنجم، جهانی شدن را به عنوان قلمروزدایی یا فرا قلمروگرایی تعریف می کنند. بنابراین تفسیر، جهانی شدن شامل تجدید شکل بندی جغرافیایی است به طوری که فضای اجتماعی دیگر به طور کامل برحسب سرزمین ها، فاصله های ارضی و مرزهای سرزمینی شناسایی نمی شود.» (شیرزادی، ۱۳۸۶: صص ۱۱۴-۱۱۳) در این مقاله دسته دوم از تعاریف که ناظر بر بعد اقتصادی جهانی شدن می باشد، مورد نظر است. برای توضیح بیشتر در این مورد، توجه به تعریف «سازمان همکاری اقتصادی و توسعه از جهانی شدن اقتصاد نیز مفید فایده است این سازمان بیان می دارد: «جهانی شدن اقتصاد اساساً معرف روندی است که دربرگیرنده گسترش و توسعه تجارت بین المللی و سرمایه گذاری مستقیم خارجی، بین المللی شدن روزافزون بازارهای پولی، مالی و

اعتباری و نیز رشد و گسترش بازارهای سرمایه خارجی می‌باشد.» (پورا احمدی میبیدی، ۱۳۷۹: ص ۱۸۷) بر اساس آن پنج دسته از تعاریف پیش گفته، می‌توان به سادگی ابعاد جهانی شدن را دریافت. این ابعاد عبارتند از: جهانی شدن اقتصاد که مقدم بر دیگر ابعاد است، جهانی شدن سیاست؛ و جهانی شدن فرهنگ. از سوی دیگر خود جهانی شدن اقتصاد دارای ابزارهایی است که عبارتند از: «تجارت بین‌الملل، سرمایه‌گذاری خارجی، بین‌المللی شدن تولید، انتقال تکنولوژی» (شیرزادی، پیشین: صص ۱۴۲-۱۳۹)

ب. عملکرد مدیریتی دولت در جهانی شدن

دولت‌ها با اتخاذ سیاست‌هایی در عرصه‌های مختلف اقتصادی سعی می‌کنند با فرآیند جهانی شدن و پیامدهای آن روند سازگاران‌ه‌ای پیدا کنند. در این میان، «کشورهایی هستند که در تهیه دستور کارهای جهانی شدن در موقعیت مناسبتری قرار دارند. این کشورها همچنین، به لحاظ کادر اداری مجرب برای فعالیت در حوزه‌های تجارت و امور مالی بین‌المللی و وجود مجامع دانشگاهی قوی و کمک‌های مناسب مشاوره‌ای در سطوح دولتی و غیردولتی در زمینه کسب اطلاعات و اتخاذ استراتژی‌ها و سیاست‌های مطلوب سازماندهی خوبی داشته‌اند. آنها همچنین به خوبی سازمان‌ها و لابی‌های مرتبط با شرکت‌ها و نهادهای مالی‌شان را سازمان‌دهی کرده‌اند که در ادارات دولتی از نفوذ قابل‌توجهی برخوردارند. همچنین کشورهای مزبور دارای نهادها و سازوکارهای کمکی برای هماهنگی مواضع و سیاست‌هایشان هستند.» (خور، ۱۳۸۳: ص ۲۰)

این کشورها تلاش می‌کنند سازوکارهایی را اتخاذ کنند که بتوانند جهانی شدن را به صورت کارآمدی مدیریت کنند. زیرا در صورت مدیریت و سازگاری با جهانی شدن، مراحل رشد و توسعه با سرعت بیشتری به پیش می‌رود. به طور کلی جهانی شدن اقتصاد، می‌تواند به شرط آنکه یک کشور از ساختارها و سیاست‌های مناسب بهره‌مند باشد، توسعه و رشد چشمگیری ایجاد کند. عواملی چون «نیروی کار ارزان، ماهر و تحصیل کرده، شرایط ژئوپولیتیک و ژئواکونومیک مناسب و زیرساخت‌هایی مانند نیروگاه‌های تولید انرژی، ارتباطات، حمل و نقل، صنایع و معادن و مهم‌تر از آن زیرساخت‌های فناورانه، وسعت بازار داخلی کشور، مواهب و منابع طبیعی، میزان صنعتی بودن کشور و داشتن مزیت نسبی در کالاهای پربازده، ثبات سیاسی، اجتماعی و..... بنابراین یکی از وظایف دولت در جهان در حال توسعه، فراهم آوردن شرایط بالا می‌باشد. درواقع تلاش دولت در جوامع در حال توسعه به منظور توسعه زیرساخت‌ها، سرمایه انسانی و توانایی صنعتی،

تمرکز بر آموزش، تحقیق و توسعه و... می‌تواند زمینه‌ساز ادغام و حضوری موفق در اقتصاد جهانی باشد. سایر سیاست‌هایی که دولت به منظور مشارکتی موفق در اقتصاد جهانی به عهده دارد شامل: تثبیت اقتصاد کلان، اصلاحات بنیادین اقتصادی و در نهایت گشایش درهای اقتصاد است. به طور کلی امروزه دولت نقش مهمی در هدایت کشور به سوی رشد و توسعه در بستر جهانی شدن دارد؛ همان‌گونه که گزارش بانک جهانی نشان می‌دهد، عامل تعیین‌کننده توسعه، به رغم تجربه‌های مختلف، کارآمد بودن دولت است. وجود دولت کارآمد، برای فراهم کردن کالاها و خدمات (مقررات و نهادهایی که به بازار اجازه رشد و شکوفایی می‌دهد و مردم را به سوی زندگی سالم‌تر و سعادت‌مندتر سوق می‌دهد، حیاتی است.» (نیاکویی، ۱۳۸۶: صص ۸۲-۸۱) از دیگر مواردی که باید مورد توجه یک دولت در فرآیند سازگاری با جهانی شدن قرار گیرد، سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی و تجارت بین‌الملل است.

پ. توسعه

(۱) توسعه: تعاریف و نظریه‌های آن

آنچه دولت برای سازگاری با جهانی شدن اقتصاد انجام می‌دهد، همگی در راستای توسعه است. از این رو توجه به تعاریف، نظریه‌ها درباره توسعه؛ و توسعه و جهانی شدن مهم است. به کوتاهی درباره تعریف توسعه می‌توان اشاره نمود که: «توسعه چیزی بیش از نوسازی و رشد اقتصادی است و گذشته از بهبود سطح مادی زندگی، عدالت اجتماعی، آزادی‌های سیاسی و بزرگداشت ارزش‌ها و سنت‌های بومی را هم در برمی‌گیرد. تعاریف متأخر توسعه واجد وجود اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی زندگی بشر می‌باشند و توسعه را در جامعیت آن مورد بررسی قرار می‌دهند.» (شیرزادی، پیشین، ص ۱۳) به این جهت، «فرآیند توسعه در حقیقت فرآیند تقابل و تعارض نهادها و زیرساخت‌های تمدن قدیم با اندیشه و بصیرت تمدن جدید است. دقیقاً به همین دلیل است که توسعه کلیت یک جامعه را فرا می‌گیرد... و در فرآیند توسعه، جامعه باید به سوی رفتارهای عقلانی هدایت شود.» (قراگوزلو، ۱۳۸۰: صص ۱۱۶ و ۱۱۳)

در وجه دیگر نظریه‌های توسعه بر حسب اینکه روی کدام عامل تأکید بیشتری دارند، به چهار دسته عمده تقسیم می‌شوند: اول، «نظریه‌هایی که اولویت را به عامل فرهنگی می‌دهند، دوم، نظریه‌هایی که روی عوامل اقتصادی تأکید بیشتر دارند، سوم، نظریه‌هایی که برای عوامل سیاسی اولویت قائل هستند؛ و چهارم نظریه‌هایی که بر انفکاک و تخصصی شدن ساختارهای نظام اجتماعی تمرکز می‌کنند.» (ساعی، ۱۳۸۴: ص ۳) در همین

رابطه می توان نظریه های توسعه را در دو طیف خوشبینانه (نظریات نوساز) و بدبینانه (نظریات وابستگی) نیز دسته بندی نمود. اما آنچه در اینجا بیشتر مورد توجه است، نظریات توسعه با تأکید بر بعد اقتصادی می باشد و در همین رابطه است که باید به نسبت سنجی توسعه و جهانی شدن پرداخت.

۲) توسعه و جهانی شدن

در این مورد می توان چنین بیان کرد که «از جمله عواملی که باعث شکل گیری رهیافت های جدید توسعه گردیده است می توان به شرایط جدید جهانی متأثر از گزاره های گفتمانی جهانی شدن، وضعیت واقعی کشورهایی که با عنوان جهان سوم نامیده شده اند، ... و همچنین ورود مفاهیم جدید به ادبیات سیاسی نظام بین الملل اشاره کرد. مراد از عوامل گفتمانی نیز همه دال های جهانی شدن هستند که مدلول های خاصی از توسعه پدیدار می سازند، روایت کلان مدرنیته از توسعه را در هم می ریزند و اصول معرفت شناسانه آن را مورد تردید قرار می دهند.» (قوام، ۱۳۸۳: ص ۲۶۹)

امروزه «دو دگرگونی اساسی عالم گیر، با نام جهانی شدن و توسعه گرایی بازار - محور به وجه غالب و شاخصه نظام بین الملل کنونی تبدیل شده و تغییری بنیادی در مبانی مشروعیت نظام های سیاسی پدید آورده اند. به عبارت دیگر توسعه و پیشرفت اقتصادی، به شرط بودن و ماندن دولت ها در عصر جهانی شدن تبدیل شده است. در چنین شرایطی کشورها برای حفظ مشروعیت و پابرجا ماندن خود چاره ای جز ورود به فرآیند توسعه با رویکردی جهانی ندارند. شناخت ژرف و موشکافانه این روندها نقش مهمی در طراحی، تدوین و اجرای سیاست های کلان توسعه ملی تمامی کشورها خواهد داشت. در عصر جهانی شدن، شرط به انجام رسیدن برنامه های توسعه ملی، منوط به تعامل های سازنده میان توسعه ملی / داخلی با روندها و جریان اصلی جهانی است.» (موسوی شفاپی، ۱۳۷۸: ص ۳۰۸) در نهایت امر، «جهانی شدن و توسعه گرایی بر اساس اصول نظام بازار آزاد به جریان اصلی و وجه غالب جهان پس از دوران جنگ سرد بدل شده اند. بنابراین به سبب فراگیر شدن انقلاب اطلاعات و ارتباطات در بستر جهانی شدن، امکان سنجش همواره رفاه، توسعه، کیفیت زندگی و جایگاه بین المللی کشورها برای مردمان سراسر جهان فراهم شده است و این امر بیش از پیش بنیان مشروعیت نظام های سیاسی را به کارآمدی و توفیق در توسعه اقتصادی، مشروط و وابسته ساخته است. در این شرایط، توسعه، شرط ماندگاری نظام سیاسی و بنیان مشروعیت و امنیت ملی است. از این رو برای به انجام رسیدن توسعه اقتصادی و بهبود کیفیت عمومی زندگی شهروندان، هماهنگی

با وجه غالب نظام بین‌الملل و همراهی با الزامات جهانی شدن و الگوی توسعه اقتصادی بنا شده بر ساختار نظام بازار آزاد، ضروری است.» (همان: صص ۳۰۹-۳۰۸)

۲. تاریخچه موضوع پژوهش

در این قسمت دو موضوع اصلی را می‌توان مورد توجه قرار داد یکی تاریخچه جهانی شدن است و دیگری چین.

(۱) تاریخچه جهانی شدن

واژه جهانی شدن از نیمه دوم دهه ۱۹۷۰ میلادی وارد ادبیات سیاسی جهان شد. در صورتی که جهانی شدن دارای سابقه طولانی ای است و گاه تاریخ آغاز آن را با تاریخ قدیمی‌ترین ارتباطات بشر یکسان می‌انگارند. اما به هر حال از اواسط دهه هفتاد واژه جهانی شدن برای اشاره به برخی از پدیده‌های مهم تحولات جهانی در عرصه روابط بین‌الملل، اقتصاد بین‌الملل و مسائل فرهنگی به کار گرفته شد. جهانی شدن، وابستگی زیادی به فناوری ارتباطات دارد و انقلاب اطلاعات بود که موجب گسترش روز افزون آن گردید.

پیشینه جهانی شدن را از بعد تحولات اقتصادی و فناورانه می‌توان در سه موج اساسی در فرآیند شکل‌گیری جهانی شدن مورد بررسی قرار داد: نخستین موج جهانی شدن از سال ۱۸۷۰ تا ۱۹۱۴ میلادی به وقوع پیوست. پیشرفت در حمل و نقل و کاهش در موانع موجود، امکان استفاده بیشتر از منابع سرزمینی را برای کشورها فراهم نمود. جریان کالا، سرمایه و نیروی انسانی به طرز شگفت‌آوری افزایش یافت که این روند با ایجاد پدیده استعمار و فزون‌خواهی دولت‌های ملی غربی در نهایت منجر به جنگ جهانی اول و دوم و در نتیجه موجب به عقب راندن ادغام اقتصاد جهانی و جهانی شدن شد. سال‌های ۱۹۵۰ تا ۱۹۸۰، شاهد دومین موج جهانی شدن بود که در وهله اول، بر اتحاد کشورهای غنی، متمرکز شده بود. اروپا، آمریکای شمالی و ژاپن به احیای روابط تجاری خویش از طریق آزاد سازی چند جانبه تجارت در قالب قرارداد عمومی تعرفه و تجارت (گات) پرداختند. در این جریان، بیشتر کشورهای در حال توسعه به صادرات مواد اولیه مشغول بوده و از جریان سرمایه محروم بودند. کشورهای صنعتی ای که به طور نسبی پس از جنگ جهانی دوم فقیر شده بودند، سریع‌ترین رشد را تجربه کردند. در کشورهای در حال توسعه رشد اقتصادی بهبود یافت اما نه به اندازه ای که از گسترش شکاف بین کشورهای فقیر و غنی جلوگیری

نماید. موج سوم جهانی شدن یا همان دوره اصلی که به جهانی شدن موسوم است، در حدود سال ۱۹۸۰ شروع شد و با فروپاشی شوروی سرعت گرفت، تمامی جهان را در نوردید و تا به امروز ادامه دارد. این جریان از یک سو تحت تأثیر پیشرفت های تکنولوژیک در زمینه حمل و نقل و ارتباطات بوده و از سوی دیگر از انتخاب برخی از کشورهای در حال توسعه برای بهبود سرمایه گذاری خویش و گشودن درهای باز برای تجارت و سرمایه گذاری خارجی ناشی شده است به طوری که برای اولین بار، کشورهای فقیر قادر بودند تا با استفاده از نیروی کار فراوان و بالقوه خویش در تولیدات کارخانه ای و خدمات وارد بازار جهانی شوند.

۲) جمهوری خلق چین و جایگاه سیاسی این کشور

از نقطه نظر تاریخ سیاسی جدید و روی کار آمدن جمهوری خلق در این کشور نیز، باید به تاریخ مبارزه های کمونیستی در این سرزمین مراجعه کرد. «حزب کمونیست چین در سال ۱۹۲۱ تأسیس شد و در پی مبارزه های طولانی و جنگ های داخلی در سال ۱۹۴۹ به رهبری مائو تسه تونگ، قدرت را به دست گرفته و چین جدید تأسیس شد. کشور چین جهش بزرگ به پیش و انقلاب فرهنگی مائو را پشت سر گذاشت و دوره اصلاحات را نیز طی کرد. مردم چین سال های سخت و دشواری را تجربه کردند، پس از آن اصلاحات دنگ انجام شد و تاکنون که ۵۸ سال از تأسیس چین جدید می گذرد حزب کمونیست حاکم بلامنازع کشور است. مسأله اینجاست که چگونه از بطن تئوری مارکسیستی - لنینیستی، بازار آزاد سربرآورده است؟ این حزب مدعی است تئوری کمونیسم مورد استفاده آنان شکل چینی شده آن است و صرفاً تشابه اسمی با کمونیسم دارد و بهتر است آن را کمون - کاپیتالیزم نامید. حزب کمونیست چین در دوره اخیر (۱۹۷۸ به بعد) بازی با کلمات و شعارهای ویژه کمونیست ها را کنار گذاشته و به تحلیل وضعیت داخلی و موقعیت جهانی خود پرداخته است و از شعارگرایی به واقع گرایی رسید. نقد از درون را آغاز و از خط قرمزهای فرضی عبور کرد. خود را از قید شعارهای تهی از واقعیات رها نید و واقعیات را پذیرفت. اینک، مقامات حزبی به صراحت از انحرافات، کاستی ها و عقب ماندگی های چین سخن می گویند و از نقد خود ابایی ندارند و برای به دست آوردن چنین نقدهایی درباره خود، تلاش می کنند.» (فرزین نیا، ۱۳۸۸: ص ۱۱)

در بعد دیگر چینی ها برای ارتقای جایگاه سیاسی خود در نظام بین الملل دست به اقداماتی زدند و دنگ شیائو پینگ سردمدار این حرکت شد. سیاست خارجی آنها از «وابستگی به مسکو» ابتدا به سوی سیاست اتکای به خود» سوق یافت. پس از دوره ای انزواگرایی، آنها به سازمان ملل متحد پیوسته و به تجدید

روابط با آمریکا پرداختند و برای مصون ماندن در برابر شوروی همکاری های خود را با غرب افزایش دادند. در نتیجه این چرخش واپسین سیاست خارجی، چنین دستاوردهای به وجود آمد: توجه دوباره به منافع ملی چین (که به طور نسبی در سیاست این کشور مفهوم تازه‌ای داشت)؛ ورود اخلاق ملی‌گرایانه به سیاست خارجی و در نتیجه کمرنگ شدن نظریه سه جهانی (از اصولی عقیدتی به عنوان یک ابزار برای کاهش فشارهای خارجی استفاده می‌شد)؛ درک تازه‌ای از جریان های قدرتمند در نظام بین‌المللی؛ استقلال سیاست خارجی چین (این کشور در ائتلاف یا ضدیت با ابرقدرت دیگری همراهی نخواهد کرد).» (گروه محققان موسسه ابرار، ۱۳۸۰: ص ۴۶) در نهایت به تبع این مسائل بود که جایگاه سیاسی چین در نظام بین الملل ارتقا یافت و آنها در این زمان (دهه ۱۹۸۰) رو به سوی توسعه اقتصاد آوردند، امری که پس از یک دهه با موج سوم جهانی شدن همسو و هم‌نوا شد و این مطلبی است که در آزمون فرضیه تحقیق حاضر در سطور بعد به آن پرداخته می شود.

۳. چین: توسعه و مدیریت جهانی شدن

در این فرضیه اصلی پژوهش عنوان گردیده بود که: «کشور چین بین سال های ۲۰۰۸-۱۹۹۰ از طریق گسترش تولید اقتصادی، جذب سرمایه گذاری های خارجی، عضویت در سازمان تجارت جهانی، انجام اصلاحات مقرراتی و... جهانی شدن را در راستای کسب منافع اقتصادی ملی مدیریت کرده است.» برای آزمون این فرضیه، این بخش از پنج قسمت اصلی با عنوان های استراتژی ها و مراحل توسعه در چین، تجارت خارجی چین، سرمایه گذاری مستقیم خارجی در چین، مدیریت جهانی شدن: چالش ها و تقابل ها، و چین و مدیریت جهانی شدن: تدابیر، و اهداف پیش رو تشکیل شده است که هر یک به نوبه خود دارای زیر مجموعه های خاص خویش هستند.

الف. استراتژی‌ها و مراحل توسعه در چین

چین برای اینکه بتواند در نظام بین‌الملل و اقتصاد جهانی به عنوان یک بازیگر عمده نقشی مهم را بر عهده داشته باشد، اهدافی را در نظر داشته است. برای نیل به این اهداف استراتژی‌ها و ابزارهایی مورد نیاز است و چین با فراهم آوردن آنها، استفاده از این استراتژی‌ها را در اولویت کاری خود قرار داده است. استراتژی‌هایی که بکارگیری آنها توسعه را نشانه گرفته و موجب شده که این کشور، مراحل توسعه را یکی

پس از دیگری طی کند.

چین برای توسعه ابتدا سیاست های خودمدار اما گوناگون را آزمود. این سیاستها مبتنی بر ترجیح دادن منابع ملی، جستجوی خودبستگی، کاربرد فناوریهای محلی، محدودیت مبادلات با خارج و حمایت از بازار داخلی بوده است. به طوری که چین پس از ۱۹۶۰ و قطع رابطه با اتحاد جماهیر شوروی، توسعه هم زمان کشاورزی و صنایع در چهارچوبی اشتراکی نشده را در پیش گرفت و آنگاه به اصلاحات ارضی روی آورد... در مورد صنایع، ایجاد مؤسسات دولتی غول آسا در صنایع پایه در کنار مؤسسات جمعی محلی کمونهای خلق را در دستور کار قرار داد.» (لووراس، ۱۳۸۵: صص ۴۵۷-۴۵۵)

پس از این دوره به دلیل برخی تنگناها چین به گشودن درهای اقتصادی رو آورد. بعد از مرگ مائو در سال ۱۹۷۶ درهای اقتصاد چین بر روی جهان گشوده شد و این کشور به سیاستی روی آورد که «نوبن سازی چهارگانه» نام گرفت و عبارت بود از خرید فناوریها، ایجاد مؤسسات مشترک با مشارکت مختلط، ایجاد «مناطق اقتصادی ویژه» به منظور جلب سرمایههای خارجی.

بعد از این و با توسعه صنایع پایه، «کشور چین صناعی با فناوریهای پیشرفته و صنایع هسته‌ای، صنایع تسلیحاتی و صنایع هواپیماسازی فضایی خود را توسعه بخشید؛ صناعی که تولیدات آن به دیگر کشورهای جهان سوم صادر می‌شد. علاقه به قدرت تأثیر بیشتر، به تحویل در استراتژیهای توسعه انجامیده است و همه این امر را یک دولت متمرکز با برنامه ریزی از بالا انجام داده است یا به عبارت دیگر فاعل اصلی در روند توسعه دولت بوده و هست.» (همان: صص ۴۵۸-۴۵۷) از این رو در ارتباط با نقش دولت در فعالیت‌های اقتصادی، چنانکه گفته شد، می‌توان متذکر شد که از ۱۹۴۹ دولت با سیستم سیاسی و اقتصادی تحت کنترل خود، مسئولیت برنامه‌ریزی و مدیریت اقتصاد ملی را برعهده گرفت. در اوایل دهه ۱۹۵۰، سیستم تجارت خارجی توسط دولت به صورت انحصاری درآمد. تمامی سازمانها خدمتگذار تحت مالکیت دولت درآمد و دولت برای کالاهای کلیدی قیمت‌گذاری می‌نمود و سطح و توزیع عمومی وجوه سرمایه‌گذاریها را کنترل می‌کرد. با این حال «از سال ۱۹۷۸ در زمانی که اصلاحات اقتصادی انجام پذیرفت، نقش دولت در اقتصاد به بیشترین درجه کاهش یافته است. خروجیهای صنعتی سازمانهای دولتی به آرامی کاهش یافته و تنها امروزه چند سازمان، وجود دارند که وابسته به دولت هستند.

بنابراین، کشور چین به سوی توسعه گام برداشت، توسعه‌ای که با داشتن ابعاد مختلف، تمامی جوانب را باید در نظر می‌گرفت تا نتیجه مطلوبی را دربر داشته باشد. توسعه مورد نظر امور داخلی را نشانه گرفت تا

بعدها در بُعد بین‌الملل عرض اندام کند. چین برای انجام امر توسعه اقداماتی را انجام داد که مهمترین آنها هماهنگ‌سازی ابعاد مختلف در این زمینه بود. این هماهنگ‌سازی شهر و روستا با هدف کم کردن فاصله میان این دو؛ هماهنگ‌سازی منطقه ای با هدف توسعه متوازن در مناطق؛ هماهنگ‌سازی رشد اقتصادی و اجتماعی با هدف برابر کردن رشد اقتصادی با رشد فرهنگی و بهداشتی؛ هماهنگ‌سازی طبیعت و انسان با هدف حفاظت از محیط زیست؛ و در نهایت هماهنگ‌سازی داخلی و خارجی با هدف توسعه عادلانه صادرات و واردات و استفاده مناسب از سرمایه‌گذاری‌های داخلی و خارجی. (فرزین نیا، پیشین، ص ۱۳)

علاوه بر هماهنگ‌سازی ابعاد مختلف در امر توسعه، مؤلفه مهم دیگری که باید به آن در این زمینه توجه کرد، برای نمونه چینی‌ها باور دارند که برای توسعه یافتن، صلح اجتناب‌ناپذیر است. کشور چین برای رسیدن به توسعه، باید صلح جهانی را تعقیب کند و احترام متقابل، اعتمادسازی، صلح و برابری را در دستور کار قرار دهد. این‌جاست که بُعد بین‌الملل توسعه چین شکل می‌گیرد. بُعدی که به چین کمک می‌کند در عصر جهانی شدن، خود را با ابعاد آن خصوصاً بُعد اقتصادی جهانی شدن سازگار کند تا بتواند فرآیند جهانی شدن را به طور چشمگیری مدیریت کند. چین برای رسیدن به این هدف مهم، سعی کرد که اصلاحات ساختاری مناسبی را در داخل این کشور انجام دهد، به طوری که می‌توان اظهار داشت «اقتصاد در چین، به سرعت رو به گسترش است. به ویژه پس از سال ۱۹۷۹، اصلاح ساختار اقتصادی در جهت سیاست اقتصادی درهای باز، اوضاع اقتصادی کشور به طور چشمگیری گسترش یافته است.

بانک جهانی نیز وضعیت اقتصادی در چین را مطلوب و محیط اقتصاد کلان این کشور را با ثبات توصیف کرده است. دولت چین در گزارشی اعلام کرده که حجم اقتصاد چین در سال ۲۰۰۴ معادل ۱۶/۸ درصد بیش از رقمی بوده است که در بدو امر محاسبه شده بود. حجم اقتصاد چین معادل ۲۸۳ میلیارد دلار بیشتر از مقداری است که آمار قبلی نشان داده بود. حجم اقتصاد چین در سال ۲۰۰۷، با رقمی معادل ۷/۰۴۳/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰ دلار، بیشتر از ژاپن و بلافاصله پس از اتحادیه اروپا و آمریکا یعنی در مقام سوم جهان قرار دارد. چنانچه رشد کنونی اقتصادی چین ادامه یابد، چین از نظر اقتصادی در حال رسیدن به آمریکا یعنی بزرگترین اقتصاد جهان است و باید خود را برای مقابله با پیامدهای سیاسی و اقتصادی آن آماده کند. (ضیغمی، ۱۳۷۸: صص ۶۹-۷۰)

از این‌رو از دید عموم کارشناسان اقتصادی سازمان‌های اقتصادی، پولی و مالی بین‌المللی، پیامدهای اقتصادی اصلاحات چین بسیار موفقیت‌آمیز و حتی در مواردی حیرت‌انگیز بوده است به طوری که حجم

اقتصادی آن طی سه دهه، در هر هشت سال دو برابر شده است. این کشور طی تقریباً سی سال، سالانه بیش از ۹ درصد رشد داشته که شتابان‌ترین رشد یک اقتصاد بزرگ در تاریخ به حساب می‌آید.» (زکریا، ۱۳۸۸: صص ۱۱۹-۱۱۸)

بر این اساس، چین تمام عزم خود را جزم کرده تا بتواند این مراحل را با موفقیت پشت سر بگذارد و این مهم جز در سایه تلاش و کوشش در بعد داخلی و خارجی میسر نیست. در این شرایط، چین برای موفق شدن در عصر جهانی شدن باید مؤلفه‌های مهم جهانی شدن اقتصاد را که عبارتند از سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی و تجارت خارجی، در نظر گیرد تا به تمامی در اقتصاد جهانی ادغام شوند.

ب. تجارت خارجی چین

۱) سیاست‌های عمده دولت چین برای توسعه تجارت خارجی

مطالعات نشان می‌دهند، سه سیاست عمده‌ای که دولت چین برای توسعه تجارت خارجی به ویژه جهش صادراتی اتخاذ کرده است عبارت‌اند از: تمرکززدایی از مدیریت تجارت خارجی، ترویج فرهنگ صادرات و زیرمجموعه‌هایش یعنی هدف‌گیری جغرافیایی و هدف‌گیری منطقه‌ای و همچنین بررسی عوامل تأثیرگذار بر تجارت خارجی. در ای‌جا به اختصار به بررسی هر یک از این سیاست‌ها پرداخته می‌شود.

الف) تمرکززدایی از تجارت خارجی

از آغاز دهه هشتاد و در راستای انجام اصلاحات اقتصادی، «نظام مدیریت تجارت خارجی در چین نیز دستخوش اصلاحات وسیع ساختاری شد که مشخصه بارز آن تمرکززدایی از تجارت خارجی بود. در این روند، به تدریج بر تعداد شرکت‌هایی که حق انجام تجارت خارجی داشتند، افزوده شد. این حق ویژه برای شرکت‌های خارجی که در چین سرمایه‌گذاری مستقیم کرده بودند به عنوان امتیاز ویژه‌ای که منبعث از مقررات مربوطه بود، شناخته می‌شد. بر اساس آمارهای رسمی، تا پایان سپتامبر ۱۹۹۸ بیش از ۱۸۰ هزار شرکت در چین از حق صادرات و واردات برخوردار بودند. ... بدین ترتیب، هم‌اکنون الگویی چندسطحی و چندکانالی در انجام فعالیت‌های تجارت خارجی در چین وجود دارد.» (معصومی فر، ۱۳۸۴: صص ۱۸۵-۱۸۴) به علاوه دولت چین در چارچوب اجرای سیاست تمرکززدایی از تجارت خارجی، اقداماتی را انجام داده است که اهم آنها عبارت است از: حذف قوانین مزاحم در روند صادرات و واردات، حذف کنترل دولت بر این

روند، لغو قانون فعالیت یک شرکت در هر شهر کوچک، استفاده از سیستم ثبت صادرات و واردات به جای دریافت مجوز، دادن اجازه صادرات و واردات به شرکت های دارای فروشگاه های زنجیره ای.

ب) ترویج فرهنگ صادرات

در صحنه خارجی، چند عامل دست به دست هم دادند تا توفیق کشور چین در برنامه توسعه اقتصادی را فراهم سازند. این عوامل عبارت بودند از: «استراتژی ای قوی از جانب دولت برای حمایت از صادرات، مشارکت فعال حکومت های محلی و حضور سرمایه گذاران هنگ کنگ و تایوان که به دنبال کارگر ارزان هستند. از دیگر سو با شروع سیاست درهای باز، حکومت مرکزی از ابزارهای گوناگون برای ترویج «فرهنگ صادرات» استفاده کرد. این ابزارها عبارت بودند از تعیین هدف جغرافیایی و تعیین هدف در بخش های خاص نظام سرمایه گذاری آزاد برای خارجیان و معافیت مواد و ماشین آلاتی که برای تولید کالاهای صادراتی وارد می شوند از حقوق گمرکی و سود بازرگانی.» (همان: ص ۱۸۸)

هدف گیری جغرافیایی به این معنی بود که دولت کمونیستی «چین، «مناطق اقتصادی ویژه» و «شهرهای باز» را ایجاد کرد تا در آن فعالیت های اقتصادی از قبیل تولید، بانکداری، صادرات و واردات و سرمایه گذاری خارجی - در محیطی آزادتر از دیگر نقاط کشور - صورت گیرد. هدف گیری در بخش های اقتصادی نیز به این معنی بود که چین، بخش های خاصی از جمله بخش های محصولات صنعتی سبک، نساجی، ماشین آلات و لوازم برقی را به منظور صادرات تعیین کرده است. در همین زمینه می توان بیان داشت «برنامه پنج ساله هفتم (۱۹۹۰ - ۱۹۸۶)، زمینه ایجاد «شبکه تولید صادراتی» را به وجود آورد. صنایع تولید ماشین آلات و وسایل الکترونیکی، اولین گروه صنعتی بودند که از آن برخوردار شدند و این شبکه ها به محصولات صنایع سبک، نساجی، کشاورزی و مشتقات فرعی آن نیز تعمیم یافت. ... در ماه می ۱۹۹۰، ۱۹۹۳ بنگاه متعلق به شهرک ها، برای پیوستن به شبکه صادراتی انتخاب شدند. ارزی که از صادرات به دست می آید، به صورت مشترک در اختیار دولت مرکزی و حکومت های محلی قرار می گیرد. ... در مورد صنایع سبک، صنایع دستی و هنری و منسوجات نیز، ارز حاصله بین دولت مرکزی و دولت ایالتی به نسبت ۲۰ و ۸۰ تقسیم می شود. در مورد صادرات سهمیه ای، در بخش ماشین آلات و صنایع الکترونیک هم، ارز حاصله بین دولت های مرکزی و ایالتی به نسبت ۳۵ و ۶۵ تقسیم می شود که خود بخشی از اجرای سیاست هدف گیری جغرافیایی را تشکیل می دهد.» (Panagariya, 1995: pp. 32-35)

پ) عوامل تأثیرگذار بر تجارت خارجی چین

از جمله عوامل تأثیرگذار بر تجارت خارجی چین، یکی ارتباط این کشور با هنگ کنگ است که بخشی از سرمایه های مورد نیاز چین و فناوری های جدید را برای آن فراهم آورد. دیگری سیاست های محلی چین می باشد که اجرای سیاست ها را تحت نظارت ایالات درآورده است. سومین مورد، نقش شرکت های سرمایه گذاری خارجی در توسعه صادرات چین است. این شرکت ها «علاوه بر نقش مستقیم در صادرات کالاهای ساخته شده، از نظر مدیریت تجارت خارجی و انتقال تجربیات مربوط به بازاریابی نیز کمک شایانی به جهش صادراتی چین کرده اند.» (معصومی فر، پیشین: ص ۱۹۴) چین بر اثر همین تلاشها و اصلاحات دیگر به عضویت سازمان تجارت جهانی درآمد و این امر یکی دیگر از مؤلفه های مهم توسعه اقتصادی این کشور در راستای مدیریت جهانی شدن به شمار می آید.

چین برای پیوستن به سازمان تجارت جهانی بسیار تلاش کرد. «از ژانویه تا سپتامبر سال ۲۰۰۱ گروه کاری چین در این سازمان چهار بار نشست هایی برگزار کرده و مذاکرات چندجانبه برای پیوستن چین به این سازمان را انجام داد. اسناد قانونی برای پیوستن چین به سازمان مذکور نیز به تصویب رسید. ۹ تا ۱۴ نوامبر سال ۲۰۰۱، چهارمین نشست وزرای سازمان تجارت جهانی در دوحه پایتخت قطر برگزار شد، هیأت نمایندگی چین به ریاست «شی گوانگ شنگ» وزیر اقتصادی و تجارت خارجه وقت چین، در این نشست شرکت کرد. ۱۱ نوامبر، چین پروتکل پیوستن به این سازمان را امضاء کرد. ۱۹ تا ۲۰ دسامبر، چین به عنوان عضو رسمی این سازمان در نشست شورای حکام این سازمان حضور یافت.» (ضیغمی، پیشین: ص ۴۷)

چین قبل از پیوستن به سازمان تجارت جهانی، در تجارت خارجی خود با موانعی مواجه بوده است و پس از پیوستن به این سازمان دست به اصلاحاتی در این زمینه زده است «در ۶ آوریل سال ۲۰۰۴ کمیته دائمی کنگره ملی خلق مقررات اساسی مربوط به قانون تجارت خارجی را که اجرای آنها به دنبال پیوستن کشور به سازمان تجارت جهانی ضروری بود، به تصویب رساند و اصلاحاتی انجام داد که موارد زیر را شامل می شد: حذف یا تغییر مقررات پیشین که با قوانین سازمان تجارت جهانی مطابقت نداشتند؛ افزودن قوانین لازم برای عضویت در سازمان تجارت جهانی؛ تغییر قوانینی که مانع توسعه تجارت خارجی بودند، حتی اگر ارتباطی نیز با مقررات سازمان تجارت جهانی نداشته باشند. ...چین پس از عضویت در سازمان تجارت جهانی یک دوره انتقال را پشت سر گذاشت. بدین منظور تا پایان سال ۲۰۰۶ به سرمایه گذاران خارجی اجازه داده شد تا در بسیاری از زمینه ها از جمله مالی و خرده فروشی، آزادانه سرمایه گذاری کنند. گسترش

نقش چین در بازارهای جهانی، اختلاف با برخی کشورها را به دنبال خواهد داشت. بنابراین این کشور مجبور است با یافتن راه‌های جدید و وادار نمودن سازمان تجارت جهانی به تغییر قوانین تجاری به نفع خود همانند سایر کشورها چرخه اقتصاد را هرچه بیشتر رونق بخشد.» (حسن زاده، ۱۳۸۷: صص ۹۰-۸۹) اقداماتی که چین در راستای پیوستن به سازمان مربوطه انجام می‌دهد بر نقش این کشور در منطقه جغرافیایی خود و همچنین در اِشلی بزرگتر در جهان تأثیر بسزایی خواهد داشت. عضویت چین در سازمان تجارت جهانی، پیامدهای مثبت و منفی در بر دارد که پیامدهای منفی آن با توجه به اقدامات چینی‌ها، کوتاه‌مدت خواهد بود و برای به دست آوردن منافع حاصل از پیوستن به سازمان تجارت جهانی، صنایع چین باید تعدیل ساختاری بیشتری انجام دهند. «حال و بعد از پیوستن چین به سازمان تجارت جهانی، تفاسیر مثبت دربارهٔ مزایای جهانی شدن و تأثیر مثبت آن بر اقتصاد چین بیشتر شده است. حامیان جهانی شدن، مانند سازمان همکاری و توسعه اقتصادی، عقیده دارند که جهانی شدن باعث می‌شود که چین شرکت‌های دولتی و نظام بانکداری خود را اصلاح کند و در این صورت چین به راحتی می‌تواند در بازارهای بین‌المللی رقابت کند.» (Davies and Smyth, 2004: p.38) پس می‌توان گفت که عضویت چین در سازمان تجارت جهانی نه تنها پیامدهای مثبتی در پی داشته است بلکه یکی از مؤلفه‌های مهم در امر یاری رساندن به این کشور در مدیریت جهانی شدن بوده است.

ت) تجارت خارجی و توسعه

تجارت خارجی از مؤلفه‌های مهم جهانی شدن اقتصاد محسوب می‌شود. بنابراین کشور چین برای هر چه بهتر عمل کردن در عصر جهانی شدن باید تجارت خارجی موفق‌تری داشته باشد. از دهه ۱۹۹۰ به بعد، تجارت خارجی چین نیز همچون بسیاری از زمینه‌های دیگر در این کشور، متحول شده است. «در سال ۱۹۹۰، مجموع صادرات و واردات چین بالغ بر ۱۱۵/۴۴ میلیارد دلار آمریکا بود که این مقدار در سال ۲۰۰۱ به ۵۰۹/۶ میلیارد دلار رسید. بحران مالی آسیا موجب کند شدن نرخ رشد تجارت خارجی چین شد اما اثر آن شدید و پایدار نبود. سهم تجارت بین‌المللی چین از ۲/۹ درصد در سال ۱۹۹۷ به ۴/۳ درصد در سال ۲۰۰۱ رسید. چین در سال ۱۹۹۷ از لحاظ رتبه تجارت خارجی، دهمین کشور جهان بود، اما در سال ۲۰۰۱ به رتبه ششم صعود کرد.» (Yok Wo, 2004: p.79)

همه این تغییرات به این علت روی داده است که «سیاست تجاری خارجی چین دستخوش دگرگونی

اساسی در جهت شفافیت و سود بیشتر بوده و هست. طرح‌ها و برنامه‌های لابی کردن نیز در چین، شبیه کشورهای پیشرفته صنعتی صورت می‌گیرد. ... علاوه بر تأثیر عواقب و پیامدهای مذاکرات تجاری دوجانبه و چندجانبه، ملاحظات سیاسی داخلی روزافزون رفتار چین را در نهادهای تجاری چند جانبه مشخص می‌نماید. درست مانند دیگر کشورها در شرق آسیا؛ ... به نظر می‌رسد چین نیز در یک شیوه شجاعانه، در اعمال مقررات سازمان تجارت جهانی برای افزایش منافع تجاری کلیدیش فعالانه می‌کوشد.» (Zeng, 2007: p.118)

اگر خواسته شود نگاهی آماری به تجارت خارجی چین افکنده شود، برای نمونه می‌توان گفت: «در سال ۲۰۰۷ میلادی، ارزش واردات چین ۹۵۵/۹۵۵/۸۴۰ هزار دلار بوده است. این در حالی است که در همین سال این کشور ۱/۲۱۷/۷۷۵/۷۴۴ هزار دلار کالا صادر نموده است. ارقام یاد شده نشان می‌دهد که در سال ۲۰۰۷ تراز تجاری چین ۲۶۱/۸۱۹/۹۰۴ هزار دلار مثبت بوده است.» (ضیغمی، پیشین: ص ۹۷)

برای اینکه توسعه تجارت خارجی چین ملموس‌تر جلوه کند و به نوعی نشان داده شود که چین اینک در بازار جهانی نقش برجسته‌ای ایفاء می‌کند می‌توان به این نکته اشاره کرد که «چین به سبب رشد مستمر و چشمگیر تولید ناخالص داخلی، جریان گسترده سرمایه‌گذاری مستقیم مرتبط با تجارت و راهبرد توسعه صادرات همراه با آزادسازی تدریجی واردات، به صورت عامل پویایی بخش مهمی در تجارت جهانی در آمده است. امتیازات حاصله از الحاق چین به سازمان تجارت جهانی، ادغام چین در بازارهای جهانی و درگیر شدن آن در آزادسازی را باز هم تشدید خواهد کرد. ... چین به صورت تاجری جهانی درآمده است که به سرعت سهم بزرگی محصولات ساخته شده در بازار جهانی را در طیفی گسترده از آن خود نموده و همین‌طور تولید محصولات غذایی فرآوری شده در سراسر جهان را به خود اختصاص داده است. مقصد اصلی صادرات چین به جز تجارت در درون کشور چین - قدرت‌های سه‌گانه، یعنی ایالات متحده آمریکا، اتحادیه اروپا و ژاپن است. همزمان، تجارت میان چین و کشورهای در حال توسعه، نیز پررونق است» (دیجک و دیگران، ۱۳۸۶: صص ۳۸-۳۶) و اینک چین در مقام دومین صادرکننده و سومین واردکننده بزرگ جهان قرار گرفته است.

با توجه به این آمارها باید گفت جهانی شدن در چین پیامدهای بسیاری داشته است و این کشور توانسته با توجه به رشد سریع و چشم‌گیر اقتصادی خود، اقدامات صورت‌گرفته در زمینه اصلاحات، داشتن راهبرد توسعه صلح‌آمیز و روابط دوستانه همراه با احترام متقابل به کشورهای دیگر و ... سازگاری مطلوبی

در جهت پیوستن هر چه بیشتر به فرآیند جهانی شدن و مدیریت آن از خود به نمایش گذارد. حال و از طریق بررسی تجربه چین، می‌توان به این نتیجه رسید که تجارت خارجی یکی از عوامل مهم توسعه اقتصادی یک کشور محسوب می‌شود. بنابراین «شاید مهم‌ترین درسی که از تجربه چین در زمینه راهبرد صادراتی آن می‌توان آموخت، این باشد که کلید رشد سریع تولید ناخالص داخلی، صادرات است.

چین از زمان آغاز رشد و اصلاحات اقتصادی در سال ۱۹۷۸ به طور متوسط دارای رشد تولید ناخالص داخلی (GDP) سالانه ۹/۴ درصد (یکی از بالاترین نرخ‌های رشد در جهان) بوده است. بانک جهانی رشد اقتصادی چین در سال ۲۰۰۸ را ۹/۴ درصد اعلام کرد. در حالی که در سال ۲۰۰۷ رشد اقتصادی چین به ۱۱/۴ درصد رسید که بالاترین رشد اقتصادی آن در ۱۳ سال گذشته بوده است. در سال ۱۹۷۸ اقتصاد این کشور کمتر از یک درصد اقتصاد جهان را شامل می‌شد و ارزش کل تجارت خارجی آن ۲۰۶ میلیارد برآورد شده بود. در سال ۲۰۰۵، چین چهار درصد اقتصاد جهان را به خود اختصاص داده و ارزش تجارت خارجی خود را به ۸۵۱ میلیارد دلار رساند. در حالی که در سال ۲۰۰۷ حجم تجارت خارجی چین به ۲۲۰۰ میلیارد دلار رسید. این کشور همچنین صدها میلیارد دلار سرمایه خارجی و بیش از یک تریلیون دلار سرمایه داخلی غیردولتی را جذب کرده است (فرزین نیا، پیشین: ص ۹) و حکایت همچنان باقی است. در مجموع می‌توان گفت تجارت خارجی چین به نحو مطلوبی توسعه پیدا کرده و این مهم به چین یاری می‌رساند که در فرآیند جهانی شدن به طور مناسبی حرکت کند. حرکتی به سوی اهداف بالاتر و نتایج مطلوب‌تر در راستای رسیدن به شکوفایی بیشتر در عرصه بین‌الملل که بررسی یکی دیگر از مؤلفه‌های جهانی شدن اقتصاد، یعنی «سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی» را ضروری می‌سازد.

پ. سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در چین

در این بخش سعی می‌شود جنبه‌های مختلف سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در چین مورد بررسی قرار گیرد. بنابراین به ترتیب به مباحثی چون مکانیزم استفاده از سرمایه‌گذاری در چین، اشکال سرمایه‌گذاری خارجی، سرمایه‌گذاری خارجی و توسعه صنعتی و همین‌طور سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی و مناطق ویژه اقتصادی پرداخته می‌شود و در نهایت مبحث سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی و توسعه در چین مورد بررسی قرار می‌گیرد.

اصلاحات اقتصادی چین دارای دو بعد مشخص است: «یکی «اصلاحات اقتصادی» که در بردارنده

تحولات در ساختار اقتصادی کشور و حرکت به سوی نظام اقتصادی نوین که ترکیبی از اقتصاد برنامه‌ای و مکانیسم بازار است و بُعد دیگر، اجرای «سیاست درهای باز» به معنی استفاده وسیع از منابع مالی و امکانات دیگر کشورها برای دست‌یابی به اهداف نوسازی اقتصادی است.» (مصومی فر، پیشین: ص ۲۰۱) آنچه که موضوع بحث این بخش را شامل می‌شود، یکی از بخش‌های مرتبط با جنبه دوم اصلاحات، یعنی استفاده از سرمایه‌های خارجی در چارچوب اهداف رشد و توسعه اقتصادی و نوسازی کشور چین است که ابتدا مکانیزم آن شرح داده می‌شود.

۱) مکانیزم استفاده از سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در چین

چین در زمینه جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی مراحل مختلفی را پشت سر گذاشته است. «از زمان اتخاذ سیاست درهای باز، این کشور، سه مرحله را برای جذب سرمایه‌های خارجی تجربه کرده است. مرحله اول (۱۹۸۵-۱۹۷۹)، ورود سرمایه‌های خارجی در حجم کوچک، به طوری که در این دوره، استفاده از سرمایه‌های خارجی سالانه ۳/۱ میلیارد دلار بود و بالاترین آن در ۱۹۸۵ به ۴/۶ میلیارد دلار رسید. مرحله دوم (۱۹۹۰-۱۹۸۶)، جاری شدن سرمایه‌های خارجی در حجم وسیع به داخل چین. طی این دوره، چین سالانه به طور متوسط از ۹/۲ میلیارد دلار سرمایه خارجی استفاده کرده است که بیشترین رقم آن در ۱۹۸۸ به ۱۰/۲ میلیارد دلار رسید. در مرحله سوم که از ۱۹۹۱ آغاز شد، حجم سرمایه‌گذاری خارجی، به ویژه سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، به نحو چشم‌گیری افزایش یافت. به طوری که مثلاً تنها در ۱۹۹۳ ارزش قراردادهای سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در چین به ۱۱۱ میلیارد دلار رسید. در رابطه با ساختار و ترکیب استفاده از سرمایه‌های خارجی، در مرحله اول، نسبت قروض خارجی - شامل دریافت وام از مؤسسات مالی و کشورهای خارجی و انتشار اوراق بهادار خارج از کشور - به سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، ۷۲/۲ به ۲۷/۸ بود. در مرحله دوم این نسبت ۶۹ به ۳۱ شد و در مرحله بعد این روند به نفع سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی افزایش یافت. این امر نشان می‌دهد که سیاست چین در جهت استفاده بیشتر از سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی است و به این سمت حرکت می‌کند. ... گرایش به سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، توجه به اصلاح ساختار صنعتی و نوسازی آن مطابق پیشرفت‌های جهانی را افزایش داده و از این طریق، فرصت‌های مناسبی را در راستای نیل به این هدف فراهم می‌کند» (همان: صص ۲۰۶-۲۰۴) و به نوعی چین با استفاده از مکانیزم سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی یک گام به اقتصاد جهانی نزدیک‌تر می‌شود. در وجه دیگری

سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در چین سه شکل عمده دارد که نیاز به توضیح خاصی ندارند و عبارتند از: سرمایه‌گذاری مشترک چینی - خارجی؛ سرمایه‌گذاری مشترک تعاونی چینی - خارجی؛ و شرکتهای (سرمایه‌گذاری) کاملاً خارجی.

این سه نوع سرمایه‌گذاری خارجی با هدف توسعه صنعتی انجام می‌پذیرد و به این جهت، انتخاب صنایع برای جذب سرمایه خارجی طوری صورت می‌گیرد که سرمایه‌گذاری‌های خارجی با رشد اقتصاد ملی پیوند داشته باشد. به عبارت دیگر محورهایی که در صنایع چین از سرمایه‌های استفاده می‌شود عبارتند از: صنایع مادر شامل صنایع مکانیکی - الکترونیکی و صنایع جدید که حیاتی هستند؛ صنایع صادراتی شامل صنایع نساجی و صنایع سبک که ارزآور هستند؛ صنایع پایه شامل ارتباطات، انرژی، مواد خام و کشاورزی، و صنایع عام.

۲) سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی و مناطق ویژه اقتصادی

یکی از ابزارهایی که دولت چین در زمینه جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی می‌تواند از آن به خوبی بهره‌مند شود ایجاد مناطق ویژه اقتصادی است. این مناطق با توجه به ویژگی‌هایی که دارا هستند می‌توانند سکوی پرتابی برای چین در زمینه سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی محسوب شوند «هدف اصلی از ایجاد مناطق ویژه اقتصادی، تسریع در گسترش همکاری‌ها و مبادلات تجاری و اقتصادی با کشورهای خارجی و استفاده از این مناطق به عنوان پنجره و پل ارتباطی با جهان خارج به منظور بهره‌گیری از سرمایه، فناوری و دانش فنی و مدیریت آنها در توسعه اقتصادی کشور است.» (همان: ص ۲۱۳)

۳) سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی و توسعه

سرمایه‌های مستقیم خارجی مهمترین نوع سرمایه خارجی است که وارد چین می‌شود. از دهه ۱۹۹۰، ورود سرمایه‌های خارجی به چین شدیداً افزایش یافته و در سال ۱۹۹۸ (۴۵/۴ میلیارد دلار آمریکا) به بالاترین سطح خود رسیده است. به خاطر بحران مالی آسیا در سال ۱۹۹۹، ورود سرمایه‌های خارجی به چین کاهش پیدا کرد اما از سال ۲۰۰۰ مجدداً افزایش پیدا نمود و در سال ۲۰۰۱ با ۱۵ درصد افزایش نسبت به سال قبل به ۴۶/۸ میلیارد دلار آمریکا رسید.» (Yok Wo, Op.Cit: p.71) البته انواع مختلف سرمایه‌ها وارد کشور چین شده است که طیف گسترده‌ای را شامل می‌شوند. به این ترتیب، «ترکیب سرمایه وارده به چین

در سال‌های قبل و بعد از ۱۹۹۰ کاملاً متفاوت است. در دهه ۱۹۸۰، سرمایه وارد به چین اساساً به صورت وام و میزان ورود سرمایه‌های مستقیم خارجی بسیار اندک بوده است. برای مثال، در سال‌های ۱۹۸۸-۱۹۹۰ مجموع سرمایه خارجی وارده به چین سالانه بالغ بر ۱۰ میلیارد دلار آمریکا بوده که دو سوم این مقدار مربوط به وام است. از اوایل دهه ۱۹۹۰ به بعد، الگوی مذکور کاملاً تغییر کرده و ورود سرمایه‌های مستقیم خارجی سریعاً افزایش یافته است. سرمایه‌های مستقیم خارجی نقش مهمی در توسعه و تجدید چین داشته و نه تنها سرمایه بلکه فن‌آوری، مهارت‌های مدیریتی و دسترسی به بازارهای بین‌المللی را نیز برای چین به ارمغان آورده است. همچنین، سرمایه مستقیم خارجی به تنهایی بیش از ۴ درصد تولید ناخالص داخلی چین را به خود اختصاص داده است.» (Ibid: p.74)

بنابراین می‌توان گفت که چین در دهه‌های اخیر در دریافت سرمایه‌های مستقیم خارجی بسیار موفق بوده، در جذب و نگهداری آنها قابلیت بالایی داشته، به طور مؤثر از آنها استفاده کرده و این امر باعث توسعه پایدار آن شده است. «سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی بر اقتصاد چین، اثرات مثبت متعددی گذاشته است. آمارها نشان می‌دهد ۴۸ درصد صادرات و ۱۸ درصد درآمدهای مالیاتی چین از بخش‌های مربوط به سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی حاصل شده است. ورود سرمایه‌های مستقیم خارجی به چین باعث ایجاد ۲۱ میلیون شغل شده که ۲۰ درصد از کل مالیات ملی توسط این مشاغل تغذیه می‌شود.» (Ibid: p.79)

همین امر موجب شده، بازارهای چین رونق بیشتری بگیرند. این چنین است که اینک سازمان‌های اقتصادی بین‌المللی بر توانایی چین در جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی مهر تأیید می‌زنند و به این ترتیب «چین سومین کشوری است که بیشترین سرمایه مستقیم خارجی را جذب می‌کند. بر اساس گزارش کنفرانس تجارت و سرمایه‌گذاری سازمان ملل متحد (آنکتاد) چین در سال ۲۰۰۵ به میزان ۷۲/۴ میلیارد دلار سرمایه خارجی جذب کرده است.» (خضری، ۱۳۸۸: ص ۷۳)

سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی موفق، که چنین نیز هست، چین را در امر توسعه اقتصادی و پیوستن و ادغام بیشتر آن در جهانی شدن اقتصاد یاری می‌رساند و به این ترتیب، رشد و توسعه اقتصادی، نوسازی، فناوری بالا، اصلاحات اقتصادی و ساختاری، همه و همه از ابزارهای مهم چین در سازگار کردن ساختارهای خود با جهانی شدن به شمار می‌آیند. از این‌رو میزان «سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی چین در سال ۲۰۰۸، ۲۳/۶٪ نسبت به سال گذشته افزایش داشته است. چین در سال ۲۰۰۸، در زمینه سرمایه‌گذاری خارجی رکوردی ۹۲/۴ میلیارد دلاری داشته است. البته به دلیل بحران اقتصادی میزان سرمایه‌گذاری خارجی در

سال گذشته کاهش داشته است.» (Marketwatch, 2008)

اکنون چین بزرگترین دریافت‌کننده سرمایه‌های مستقیم خارجی در میان کشورهای توسعه‌یافته و در حال توسعه است. مطالعات اقتصادی انجام شده نشان می‌دهد میان ورود سرمایه‌های مستقیم خارجی و رشد اقتصادی چین رابطه مثبت وجود دارد. در سال ۱۹۹۹، کل تجارت خارجی چین کبیر (چین، هنگ‌کنگ و تایوان) ۸۱۰ میلیارد دلار آمریکا بود که این مقدار بسیار بیشتر از میزان تجارت ژاپن (۷۳۱ میلیارد دلار) و تقریباً نصف میزان تجارت خارجی آمریکا است. مطالعات انجام شده نشان می‌دهد در چند سال آینده، چین از کشورهای کانادا، فرانسه و انگلیس پیشی خواهد گرفت و تبدیل به چهارمین کشور تجاری دنیا خواهد شد و در طی یک دهه آتی این احتمال وجود دارد که چین از ژاپن و آلمان پیشی گرفته و بعد از آمریکا در جایگاه دوم قرار گیرد.» (Davies and Smyth, Op. Cit: p.41) بدین سان، می‌توان گفت تأثیر جنبه‌های اقتصادی جهانی شدن (ورود سرمایه‌های مستقیم خارجی و افزایش تجارت خارجی) بر رشد اقتصادی چین انکار ناپذیر است.

۴. مدیریت جهانی شدن: چالش‌ها و تقابل‌ها

در راه رسیدن به توسعه چالش‌های فراوانی وجود دارد که کشور چین سعی کرده است با این چالش‌ها در راستای نیل به توسعه مقابله کند و این به معنی مدیریت کردن و سازگار کردن ساختارهای چین با روند توسعه و جهانی شدن است. «طبق برنامه‌های استراتژیکی چین، ۴۳ سال دیگر طول می‌کشد - تا سال ۲۰۵۰ - تا بتوان این کشور را کشوری پیشرفته و مدرن نامید. اولین مشکل این کشور کمبود منابع است. دومین مسئله مشکل زیست محیطی است: آلودگی، مواد زائد و میزان پایین بازیابی همه با هم موانع بزرگی را برای دستیابی به یک توسعه پایدار فراهم می‌آورند، سومین مشکل فقدان هماهنگی میان توسعه اجتماعی و توسعه اقتصادی است. مشکل آخر در یکی از رشته‌های تنش‌هایی که پکن باید با آنها مقابله کند منعکس می‌شود: بین رشد تولید ناخالص داخلی بالا و پیشرفت اجتماعی، بین تکنولوژی پیشرفته و فرصت‌های شغلی فزاینده، بین کنترل پیشرفت در مناطق ساحلی و تسریع آن در داخل، بین تقویت شهرسازی و ارتقاء وضعیت اراضی کشاورزی و ...» (فرزین نیا، پیشین: ص ۲۱)

سیاست‌هایی که دولت چین در برابر این سه چالش بزرگ اجرا کرده و اجرای آنها را ادامه خواهد داد، می‌تواند به عنوان سه راهبرد عمده خلاصه شود. «راهبرد اول سبقت جستن بر الگوی قدیمی روند صنعتی

شدن و ارائه الگویی جدید است. ... راهبرد دوم، سبقت جستن بر راه های سنتی پدید آمدن ابرقدرت ها و همچنین این ذهنیت جنگ سرد است که روابط بین المللی در راستای خطوط عقیدتی تعریف می شود. اما کشور همچنین از ابرقدرت هایی که در طول جنگ سرد برای دست یافتن به سلطه جهانی دست به رقابت زدند، تبعیت نخواهد کرد. بلکه اختلافات عقیدتی را کنار گذاشته تا به صلح، توسعه و همکاری با دیگر کشورهای جهان دست یابد. راهبرد سوم، کنار گذاشتن روش های از رده خارج کنترل اجتماعی و ساخت یک جامعه سوسیالیستی هماهنگ است. عملکرد دولت چین به تدریج تغییر یافته است. این کشور در حال تقویت سازمان های دموکراتیک خود و حکومت قانون بوده و سعی دارد جامعه باثباتی بر اساس یک تمدن معنوی بسازد.» (همان: ص ۲۲)

در راستای اجرای همین راهبردها به ویژه راهبرد سوم، چینی ها مسائل و چالش های خود را به این ترتیب شناسایی کرده اند: فاصله بین مناطق شرقی و جنوبی با مناطق مرکزی و غربی از نظر اقتصادی؛ فاصله زیاد بین شهرها و روستاها از لحاظ تأمین تسهیلات، امکانات، درآمد، رفاه، سواد و امکانات بهداشتی و درمانی؛ توسعه مناطق شرقی و جنوبی مشکلات زیست محیطی به وجود آورده و مصرف بیش از حد انرژی و مواد اولیه نگران کننده است.

با توجه به اینکه چینی ها چالش های خود را شناسایی کرده و برای از بین بردن آنها راهبردهایی را در نظر گرفته اند، راهبردهایی که مسیر حرکت چین را به سوی توسعه ای پویا هموار می کند. توسعه مورد نظر در شرایط جهانی شدن، مهم ترین فاکتور به حساب می آید و چین با استفاده از این راهبردها خود را با جهانی شدن سازگار می کند یا به عبارت دیگر جهانی شدن را مدیریت می نماید.

چین برای مقابله با این چالش ها، سیاست هایی نیز در نظر گرفته است که تکمیل کننده راهبردهایی هستند که پیش تر از آنها یاد شد. این سیاست ها عبارتند از: توسعه همه جانبه داخلی به معنای توسعه پایدار و متوازن؛ و صلح، همکاری و مشارکت در خارج، یعنی چین به منظور فراهم آوردن محیط مناسب برای توسعه و جلوگیری از پیوند خوردن چالش های خارجی و داخلی که مهم ترین نگرانی مقامات این کشور است، تلاش نموده تا محیطی امن و صلح آمیز در عرصه منطقه ای و بین المللی برای خود ایجاد نماید. بدین منظور سیاست خارجی را به عنوان ابزار تحقق اهداف توسعه اقتصادی داخلی در نظر گرفته و در این راستا، توسعه روابط با همسایگان، پیوستن به سازوکارهای چند جانبه موجود مثل آ. سه. آن، ایجاد سازوکارهای چند جانبه جدید مثل سازمان شانگهای، مشارکت استراتژیکی با قدرت های بزرگ به منظور جلوگیری از

اتحاد آنها علیه چین، انجام گفتگوهای سیاسی و اقتصادی با مناطق مهم از اروپا و آمریکای لاتین گرفته تا خاورمیانه و شرکت در عملیات‌های حفظ صلح را دنبال می‌نماید.» (سنبل، ۱۳۸۶: صص ۹۲۲ و ۹۱۲) این اقدامات نشان می‌دهد که چین در نمایش چهره‌ای صلح‌طلب از خود در عرصه بین‌المللی جدی است و نمی‌خواهد برای نظم بین‌المللی موجود تهدیدی به نظر بیاید.

در نتیجه مجموعه راهبردهای اتخاذ شده، میانگین نرخ رشد اقتصادی چین از ۱۹۷۹ تا ۲۰۰۶ بیش از ۹ درصد بوده و درآمد سرانه سالانه حدود ۸ درصد رشد داشته است. در سال ۲۰۰۴ حجم اقتصاد چین بر اساس نرخ مبادله در جهان، ششم و بر اساس قدرت خرید، دوم بوده است. کل تجارت خارجی چین در سال ۷۸ حدود ۲۰ میلیارد دلار بود. این رقم تا سال ۲۰۰۴ حدود ۵۶ برابر افزایش یافت و به ۱۱۵۷ میلیارد دلار رسید. تنها از سال ۲۰۰۱ که چین به سازمان تجارت جهانی پیوست تا سال ۲۰۰۴ حجم تجارت چین دو برابر شده است. سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی از ۵۷ میلیون دلار در سال ۷۸ به ۵۳ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۲ رسید. افزایش ذخیره ارزی چین در سال ۲۰۰۷، ۱۰/۷ درصد و برای ۲۰۰۸ حدود ۱۰ درصد پیش‌بینی می‌شود. در سال ۲۰۰۶ بالغ بر ۶۹/۵ میلیارد دلار در این کشور سرمایه‌گذاری خارجی به عمل آمده است. ضمن این که گفته می‌شود در طول برنامه توسعه ۲۵۰ میلیون نفر از مردم این کشور از فقر نجات یافته‌اند، این در حالی است که بر میزان فقر در بسیاری از کشورها به جز چین و هند افزوده شده است. در سطح خارجی نیز نتیجه راهبرد توسعه صلح آمیز طی سه دهه گذشته برای چین مثبت بوده است. مجموعه اقدامات انجام شده در عرصه خارجی که پیش‌تر به آنها اشاره شد، نشان می‌دهد که حرکت چین در مسیر چندجانبه‌گرایی موفقیت‌آمیز بوده است. ادامه این فرآیند شرایطی را برای چین فراهم می‌نماید که جایگاه این کشور در عرصه‌های منطقه‌ای و بین‌المللی غیرقابل‌انکار باشد و آمریکا نتواند موانع جدی در راه ظهور چین قرار دهد و برعکس تلاش نماید تا برای حفظ موقعیت و منافع خود چین را در کنار خود داشته باشد. در نهایت می‌توان گفت که چین هم مانند همه کشورهای با چالش‌های متعددی مواجه است که برای مقابله با این چالش‌ها، تمام نیروی خود را بکار می‌بندد، زیرا برای چین رسیدن به هدف، یعنی توسعه و بکارگیری آن در جهت مدیریت جهانی شدن مهمترین انگیزه به شمار می‌آید.

پس از بررسی بخش‌های پیشین نوبت به آخرین مبحث می‌رسد که در آن، به بررسی چین و مدیریت جهانی شدن: تدابیر، و اهداف پیش رو، پرداخته خواهد شد. در ابتدا تدابیری که کشور چین اتخاذ کرده و در قسمت بعدی به اهداف پیش‌روی آن در عصر جهانی شدن و در پایان به نحوه عملکرد چین در جهانی

شدن توجه خواهد شد. اینکه چین چگونه توانسته است با ابزارهای در دست جهانی شدن را مدیریت کند و از پیامدهای منفی آن خود را دور نگه دارد و پیامدهای مثبت آن را پذیرا شود.

ث. چین و مدیریت جهانی شدن: تدابیر، و اهداف پیش‌رو

(۱) تدابیر

دولتمردان چین تلاش کرده‌اند جهت رسیدن به اهداف مورد نظر سیاست‌ها و تدابیری را اتخاذ کنند. «رهبران نسل چهارم چین، برای توسعه هماهنگ‌تر اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی تدابیری را اتخاذ می‌کنند که زیان‌های احتمالی را قابل تحمل می‌سازند. نحوه اداره چین مورد توجه بسیاری از کشورهای در حال توسعه قرار گرفته است. چین طی چند دهه گذشته و به ویژه بعد از طرح اصلاحات اقتصادی «دنگ شیائو پینگ» در مسیری متفاوت از تحول در ساختارهای بنیادین مارکسیسم-لنینیسم، یعنی، ایدئولوژی رسمی حاکم قرار گرفته است. چین در این مسیر جدید ضمن پذیرش اصلاحات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، اصلاحات سیاسی را در مرحله آخر قرار داده است و این به دلایل خاصی صورت گرفته است. با این حال می‌توان سه محور اصلی در نحوه عمل و اداره کشور چین را برجسته دید: انتقال آرام و تدریجی قدرت در میان نسل‌ها؛ نظارت داشتن بر عملکرد دولت و حزب؛ و اقتدار انعطاف پذیر» (ملازهی، ۱۳۸۳: ص ۳) این سه مرحله به صورت موازی به چین کمک می‌کند تا سختی‌ها را هم در بعد داخلی و هم در بعد خارجی پشت سر بگذارد.

اتخاذ تدابیر مناسب با تحولات (برای نمونه در مورد بحران اقتصادی جنوب شرق آسیا)، منجر به این شد که چین پله‌های موفقیت را یکی پس از دیگری طی کند و به اهداف خود نزدیک‌تر شود. بنابراین می‌توان بیان کرد «از سال ۱۹۷۸ تاکنون سرعت رشد اقتصادی به طور میانگین به ۶/۹ درصد رسیده است. در دوره اول اصلاحات ۸۰ درصد مردم در روستاها زندگی می‌کردند و اکنون به ۶۰ درصد رسیده است. طی ۷ سال جمعیت ساکن شهرها ۶ درصد افزایش داشته، سالی ۱۰ میلیون نفر وارد شهرها شده‌اند. هدف از اجرای سیاست اصلاحات «سیستم اقتصادی با برنامه‌ریزی متمرکز» بوده و اکنون «سیستم بازار آزاد» شده است. قبل از اصلاحات همه باید برای دولت کار می‌کردند. اکنون هر کس آزاد است برای خود کار، تولید و تجارت کند. سیاست جدید در سواحل شرقی شروع شد. کاری که در غرب ۲۰ سال طول کشید، در چین در ۲۰ سال طول کشید، البته چین آسیب‌هایی هم دید. این کشور دچار تحول اقتصادی و دگرگونی در

ساختار اجتماعی شده است. سالی ۵ میلیون نفر وارد دانشگاه می‌شوند. دانشگاه‌های این کشور ۵۰ درصد متقاضیان ورود به دانشگاه را جذب می‌کنند. آموزش دانشگاهی قبلاً رایگان بود، اما اکنون دانشگاه شهریه می‌گیرد. بعضی کارمندان با وضعیت جدید انطباق ندارند و پرونده‌های فساد هم زیاد است.» (۷۲) با این حال چین با سرعت به پیش می‌تازد به همین دلیل اهدافی را در نظر دارد که این اهداف می‌تواند این کشور را در دوران جهانی شدن یاری دهد و در زیر به آنها پرداخته می‌شود.

۲) اهداف پیش‌رو

چین با در نظر داشتن اهداف مختلف و متعدد و با توجه به چالش‌های رو به روی خود، تلاش خود را برای رسیدن به اهداف دو چندان کرده است. «دولت چین برای توسعه کشور اهدافی را طی ۵۰ سال آینده برنامه‌ریزی کرده است. این اهداف به سه مرحله تقسیم می‌شوند: در مرحله اول (۲۰۰۰ تا ۲۰۱۰) تولید کل ناخالص ملی باید دو برابر شود. در مرحله دوم یعنی پایان سال ۲۰۲۰ این میزان باید باز هم دوبرابر شود که پیش‌بینی می‌شود سرانه آن به ۳۰۰۰ دلار برسد. در مرحله سوم (۲۰۲۰ تا ۲۰۵۰) چین به پیشرفت و توسعه ادامه می‌دهد تا به کشوری سوسیالیستی، موفق، دموکراتیک تبدیل شود. تا آن زمان چین در زمره کشورهای پیشرفته قرار خواهد گرفت. در اینجا است که می‌تواند ادعا کند که پیشرفتی موفقیت‌آمیز داشته است.» (Bijan, 2005: pp. 23-24) به این ترتیب می‌توان بیان داشت که رهبران چین بر این باورند که با توجه به روندهای کنونی و شتاب این کشور در توسعه همه‌جانبه، می‌توان در اواسط قرن ۲۱، به شرایط مطلوبی رسید، وضعیتی که در آن چین، به قدرت مسلط شرق آسیا و یکی از قدرتهای بزرگ جهان تبدیل خواهد شد.

در حال حاضر، دست یافتن به «جامعه هماهنگ سوسیالیستی، جدیدترین استراتژی نوآوری حزب کمونیست به شمار می‌آید که در شانزدهمین کنگره حزب کمونیست در سال ۲۰۰۲ توسط دبیرکل حزب، جیانگ زمین، مطرح شد و در همان کنگره حزب برنامه جامع حرفه همه‌جانبه هماهنگ ۵ ساله را تصویب کرد. از سال ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۶ انقلاب فرهنگی چین به مبارزه قشری پرداخت و هماهنگی وجود نداشت. در سال ۱۹۷۸ در سومین جلسه کمیته مرکزی و یازدهمین کنگره حزب تصمیم گرفته شد محور بحث‌های حزبی از مبارزه سطحی و غیرسازنده به توسعه اقتصادی معطوف شود.» (فرزین نیا، پیشین: ص ۱۵) این هم چین را در مسیر حرکت خود به جلو و به خوبی یاری می‌دهد.

چین با توجه به توسعه هماهنگ در جامعه، باز هم بر توسعه اقتصادی تأکید بیشتری می‌ورزد و سعی دارد که پیشرفت چین را در سایه این توسعه به پیش ببرد و بنابراین در نگاهی رو به آینده در نظر دارد که «رشد تولید ناخالص داخلی چین تا ۲۰۲۰ باید چهار برابر سال ۲۰۰۰ شود و مصرف انرژی باید ۲۰ درصد کاهش یابد. در برنامه چشم‌انداز ۲۰۲۰ میزان تولید ناخالص داخلی چین معادل ۴ تریلیون دلار پیش‌بینی شده است. درآمد سرانه از ۱۰۷۰ دلار در ۲۰۰۶ باید در سال ۲۰۲۰ به ۳۰۰۰ دلار برسد. ۱/۳ میلیارد نفر جمعیت اگر ۳۰۰۰ دلار درآمد سرانه داشته باشند رقم بسیار بالایی صرف پس انداز می شود که قدرت چین را افزایش می دهد. توسعه چین می‌تواند در توسعه صلح و ثبات و امنیت جهان نیز نقش مثبت ایفا کند و یک محیط صلح‌آمیز و باثبات برای چین و جهان مفید است.» (خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۸۷) تمام این هدف‌ها نگاهی به آینده و از همه مهم‌تر همراهی با جهانی شدن دارند. به این ترتیب با پایان این بخش، در بخش بعدی به بررسی چین و مدیریت جهانی شدن پرداخته خواهد شد.

۳) چین و مدیریت جهانی شدن

چین هم مانند کشورهای دیگر گریزی از جهانی شدن ندارد، پس باید الزاماتی را در پیش گیرد تا راه را برای جهانی شدن خود و ساختارهایش در زمینه داخلی و خارجی هموار سازد. واکنش چین نسبت به جهانی شدن، مشارکت این کشور را در مسائل جهانی تحت‌الشعاع قرار می‌دهد. به این ترتیب «به رغم تحمیل تاریخ، واکنش چینی‌ها نسبت به جهانی شدن، تبدیل به امری بسیار پیچیده شده است. چینی‌ها به طور خودآگاه در حال کسب تجربه و مهارت در اداره موضوع جهانی شدن هستند که مانند یک شمشیر دو لبه عمل می‌کند. سلطه و قدرت ملی و جهانی شدن اقتصادی به عنوان دو امر صرفاً متضاد به شمار نمی‌آیند، بلکه در مقابل، سیاست‌های منطقه‌ای چین به عواقب مثبت و منفی مطابق با فرصت‌های جهانی شدن اقتصاد آشنا گشته است. این بدان معنا نیست که ارتباطات داخلی سیاست چین، بعد از گذشت سال‌ها از بیانیه دنگ شیائو پینگ در مورد «سیاست درهای باز» در سال ۱۹۷۹، تغییر اساسی و چندان چشمگیری نکرده باشد. پیش از دنگ، کمک‌های خارجی، غیرقابل قبول و سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در چین بسیار ناچیز بود. هنگامی که سیاست درهای باز برای نخستین بار در چین انجام شد، ارتقای سطح کیفی «خودباوری» و «اعتماد به نفس» در این کشور را به همراه داشت. برای مدت زمان مدیدی چین به تجارت آزاد به عنوان شمشیر خطرناک نئولیبرالیسم می‌نگریست، شمشیری که بر قلب کشور سوسیالیست چین

فرد می‌آمد.» (Pearson, 2005: p. 68)

اما حال و با توجه به توسعه ای که چین یافته است، نگاه این کشور نسبت به موضوع اداره جهانی شدن، بدین‌گونه است که «آنها در جهانی شدن اقتصاد، نه‌تنها جابه‌جایی قدرتها را ممکن دانند، بلکه ایجاد شرایط مطلوبی که به کشورهای دارای قدرت، اجازه یافتن فرصت‌های جدید برای سرمایه‌گذاری و موقعیت‌های تکنولوژیک را می‌دهد، امکان‌پذیر می‌دانند. به طوری که از طریق این فرصت‌ها، کشورهای قدرتمند می‌توانند بهترین استفاده را ببرند بدون آنکه مجبور باشند ساختارهای ملی خود را به خطر اندازند یا مجبور شوند برای اقتصاد خود کنترل و نظارتی خاص تعیین کنند.» (Keith, 2005: p. 15) به عبارت دیگر چینی‌ها به جهانی شدن به عنوان یک فرصت، آن هم در عرصه اقتصادی، نگاه می‌کنند که شرایط و زمینه مناسبی را برای رشد و توسعه اقتصادی کشورشان فراهم می‌کند. «مسئله باز بودن اقتصاد چین، از آن نظر که به پدیده جهانی شدن مربوط می‌شود، نشان‌دهنده تغییر نقطه نظر سیاسی چین در مورد حاکمیت ملی و تجارت آزاد است. از آنجایی که در گذشته، چین صرفاً «همکاری اقتصادی» میان کشورهای دارای قدرت را ترجیح می‌داد، در حال حاضر تمایل بسیاری در چین برای ایجاد مناطق تجارت آزاد وجود دارد. این مسئله، باید فراتر از ایده APEC در مورد «تجارت آزاد در منطقه» باشد، چرا که این مورد در نفس خود با نقطه‌نظر چین، یعنی ایجاد مناطق تجارت آزاد متفاوت است. تجارت آزاد در منطقه، تنها نیازمند یک «ناحیه‌گرایی آزاد و باز» است و کاهش اختیاری تعرفه‌ها و حقوق گمرکی بر اساس اصول تک‌کاره با هر شریک بازرگانی را می‌طلبد. در حال حاضر چینی‌ها، نظرات تحلیلی فراوانی در مورد این که چگونه تجارت آزاد منطقه‌ای، از چند قطبی‌گرایی و جهانی شدن اقتصادی حمایت می‌کند، دارند. (Ibid: p. 9)

سیاست‌های چین، همچنان نشان‌دهنده توجه تجدید نظرطلبانه دولتمردان این کشور به عنوان یک کشور در حال توسعه‌ای است که یک دوره خاص تاریخی را با امپریالیسم تجربه کرده و در عین حال این سیاست به میزان قابل توجهی با پیچیدگی‌های اخیر جهانی شدن همراه شده است. «جمهوری خلق چین، اولین کشور در حال توسعه‌ای است که قصد دارد به یک قدرت جهانی تبدیل شود. این کشور به عنوان یک قدرت جهانی جدید، دارای دیدگاه خاصی در مورد پدیده «جهانی شدن» و تأثیر آن بر سلطه مرکزی کشور در سیاست‌های خارجی است. چین با دیدگاه کاربردی و عملی محدود خود و در عین حال نگرش تجدید نظرطلبانه‌اش در مورد روابط میان کشورها، ایده خاصی را در زمینه وابستگی روزافزون کشورها به یکدیگر ارائه می‌کند. سیاست خارجی چین، از یک دیدگاه «ایده‌آل‌گرایانه» در مورد موضوع چندملیتی و

چندقطبی بودن حمایت می‌کند، در حالی که عملاً نشان داده است خطامشی محتاطانه‌ای، نسبت به تعادل و تعدیل قدرت دارد. این کشور جهانی شدن را به خصوص در زمینه اقتصادی غیرقابل اجتناب می‌داند و با یک‌جانبه‌گرایی مخالفت می‌ورزد.» (Ibid: p. 2) پس به نظر می‌رسد که مؤلفه‌های مهم جهانی شدن اقتصاد در چین که از آنها پیش‌تر صحبت شد از ابزارهای مهم چین در زمینه مدیریت جهانی شدن محسوب می‌شوند.

نتیجه‌گیری

حال که پژوهش حاضر با موضوع، «مدیریت جهانی شدن؛ مطالعه موردی چین بین سالهای ۲۰۰۸-۱۹۹۰» به اتمام رسیده است، نوبت به آن می‌رسد تا از کلیه مباحث مطرح شده نتیجه‌گیری به عمل آید. اما پیش از آن بهتر است به طور مختصر، مباحث مطرح شده در تحقیق مرور شود تا نتیجه‌گیری بهتری حاصل آید. پس از ارائه مقدمه در این مقاله که بیان مساله و دیگر مباحث کلی پژوهش در آن گنجانده شده بود، مبانی نظری عرضه گردید تا کل تحقیق بر حول محور آن بسط یابد. در این بخش، سه قسمت اصلی وجود داشت. در قسمت نخست که نام «جهانی شدن» بر آن نهاده شده بود، تعریف، ابعاد و ابزار این پدیده به ترتیب بررسی شده و در قسمت دوم، و عملکرد مدیریتی دولت در جهانی شدن مورد بررسی قرار گرفت. آخرین یا سومین قسمت مبانی نظری نیز عنوان «توسعه و جهانی شدن» را داشت و تعریف توسعه، نظریه‌های توسعه، و توسعه و جهانی شدن در آن آمده بود. در واقع در اینجا به اقداماتی اشاره شده بود که دولت‌ها باید در مسیر حرکت به سوی توسعه در جهت مدیریت جهانی شدن انجام دهند و گویای این مساله مهم بود که توسعه سنگ زیربنای موفقیت در مدیریت جهانی شدن محسوب می‌شود. توسعه و مدیریت جهانی شدن، لازم و ملزوم یکدیگر هستند به طوری که وجود یکی بدون دیگری در عصر حاضر امکان‌پذیر نیست. دولت‌ها در سایه رسیدن به توسعه می‌توانند ساختارهای خود را با جهانی شدن سازگار نمایند و پیامدهای مثبت آن را لمس کنند.

در گام بعد، تاریخچه موضوع پژوهش مرور شد و دو عنوان تاریخچه جهانی شدن و جمهوری خلق چین و جایگاه سیاسی آن مورد مرور قرار گرفت. گفته شد که چین بر اساس راهبرد توسعه صلح‌آمیز، سیاست خارجی خود را شکل داده و دیپلماسی صلح‌جویانه‌ای را در پیش گرفته است. اتخاذ راهبرد توسعه صلح‌آمیز نیز منجر به این مساله شده که بسیاری از کشورهای در حال توسعه در صدد بهره‌گیری از

تجارب چین برآیند.

قسمت سوم مقاله نیز به آزمون فرضیه اصلی آن اختصاص یافته بود. فرضیه ای که در پاسخ به این سوال به وجود آمده بود: «کشور چین بین سال های ۲۰۰۸-۱۹۹۰ چه سازوکارهایی را برای مدیریت جهانی شدن در جهت کسب منافع اقتصادی به کار گرفته است؟» آنگاه این فرضیه مطرح شد که: «کشور چین بین سال های ۲۰۰۸-۱۹۹۰ از طریق گسترش تولید اقتصادی، جذب سرمایه گذاری های خارجی، عضویت در سازمان تجارت جهانی، انجام اصلاحات مقرراتی و... جهانی شدن را در راستای کسب منافع اقتصادی ملی مدیریت کرده است.» برای آزمون این فرضیه، عنوان «چین: توسعه و مدیریت جهانی شدن» از پنج بخش اصلی با عنوان های استراتژی ها و مراحل توسعه در چین، تجارت خارجی چین، سرمایه گذاری مستقیم خارجی در چین، مدیریت جهانی شدن: چالش ها و تقابل ها، و چین و مدیریت جهانی شدن: تدابیر، و اهداف پیش رو تشکیل شده بود و هر یک به نوبه خود، دارای زیر مجموعه های خاص خویش بودند.

می توان گفت، چین برای اینکه بتواند در نظام بین الملل و اقتصاد جهانی به عنوان یک بازیگر نقشی مهم را بر عهده داشته باشد، اهدافی را در نظر داشته و برای نیل به این اهداف، به استراتژی ها و راهبردهایی نیازمند بوده است. به کار گیری این استراتژی ها، دستیابی به توسعه را به همراه دارد، همچنین، چنین توسعه ای نیاز به هماهنگ سازی در ابعاد مختلف دارد. از این جهت کشور چین، هماهنگ سازی های لازم را صورت داده است. چین بر اساس سیاست درهای باز و اصلاحات صورت گرفته رشد اقتصادی بی نظیری را تجربه نموده و رشد قابل ملاحظه ای داشته است. در حال حاضر، چین توانسته در راستای مسیر توسعه پایدار خود، جهانی شدن و پیامدهای آن را به نحو مطلوبی مدیریت نماید که این امر، جز در سایه موفقیت این کشور در مؤلفه های جهانی شدن اقتصاد میسر نبوده. تجارت خارجی و سرمایه گذاری مستقیم خارجی، مؤلفه های یاد شده هستند که چین در هر دو به موفقیت چشمگیری نایل آمده و در دو دهه گذشته این کشور، خود را به عنوان مرکزی اصلی برای تجارت جهانی و فعالیت های تولیدی- صنعتی معرفی نموده و به سبب رشد مستمر و چشمگیر تولید ناخالص داخلی، جریان گسترده سرمایه گذاری مستقیم مرتبط با تجارت و راهبرد توسعه صادرات، همراه با آزاد سازی تدریجی واردات، به صورت عامل پویایی بخش مهمی در تجارت جهانی در آمده است.

در پی پیوستن چین به سازمان تجارت جهانی، و اصلاح قوانین و مقررات اقتصادی این کشور، می

توان بیان داشت که امتیازهای حاصله از الحاق چین به سازمان تجارت جهانی، ادغام چین در بازارهای جهانی و درگیر شدن آن در آزاد سازی تجارت باز هم تشدید خواهد شد. در مورد مؤلفه سرمایه گذاری مستقیم خارجی نیز می توان گفت که چین در دهه های اخیر در دریافت سرمایه های مستقیم خارجی موفق بوده، در جذب و نگهداری آنها قابلیت بالایی داشته و به طور مؤثری از آنها استفاده کرده که این امر منجر به توسعه پایدار این کشور شده است. مطالعات اقتصادی انجام شده نشان می دهد میان ورود سرمایه های مستقیم خارجی و رشد اقتصادی چین رابطه مثبتی وجود دارد. اما این کشور، برای رسیدن به رشد مطلوب اقتصادی و توسعه پایدار با چالش هایی نیز در بعد داخلی و خارجی مواجه بوده و با به کارگیری سیاست هایی در صدد حل و فصل آنها برآمد است. رهبران چین بر این باورند که با توجه به روندهای کنونی و شتاب این کشور در توسعه همه جانبه، پکن می تواند در اواسط قرن بیست و یکم، به شرایط مطلوبی برسد که دولتمردان این کشور در انتظار آن هستند. این شرایط مطلوب در سایه مدیریت موفق جهانی شدن و پیامدهای آن میسر خواهد بود.

جمهوری خلق چین به عنوان یک قدرت جهانی جدید، دارای دیدگاه خاصی در مورد پدیده «جهانی شدن» و تأثیر آن بر سلطه مرکزی دولت در سیاست خارجی است. چین با دیدگاه کاربردی و عملی خود و در عین حال نگرش تجدید نظر طلبانه اش در مورد روابط میان کشورها، ایده خاصی را در زمینه وابستگی روزافزون کشورها به یکدیگر ارائه می کند. این کشور جهانی شدن را به خصوص در زمینه اقتصادی اجتناب ناپذیر می داند. از این رو این کشور می خواهد نقش بسیار مهمی را در اقتصاد جهانی شده بازی کند و به همین دلیل، روز به روز مشارکت نیرومندتری در جامعه بین الملل خواهد داشت. پس، چین در راستای چنین هدفی، باید مزایای نسبی خود را به طور کامل به کار گیرد و بر اساس بازارهای جهانی تخصیص منابع بهره وری خود را بهبود بخشد، تجهیزات، تکنولوژی و منابع طبیعی بیشتری را برای پاسخ گویی به نیازهای داخلی وارد کند. در کنار این اقدامات و داشتن ابزارهای اقتصادی مناسب، چین به طور نسبی در مدیریت جهانی شدن، موفق بوده است.

با توجه به مباحث مطرح شده در این فصل و در دیگر فصول پژوهش که در بالا به طور مختصر مرور شدند، می توان گفت که موفقیت چین در مؤلفه های مهم جهانی شدن اقتصاد، روند رو به رشد این کشور در راستای کسب منافع ملی و استفاده آن از ابزارهای اقتصادی خود در روند مدیریت جهانی شدن به گونه مطلوبی بوده است به طوری که چین با استفاده از این فرصت توانسته در زمینه هایی چون اصلاحات در قوانین

◇ مدیریت جهانی شدن؛ مطالعه موردی چین بین سالهای ۲۰۰۸-۱۹۹۰

داخلی برای سازگار شدن با روند جهانی شدن، کاهش فقر و نابرابری، رشد تولید ناخالص ملی، افزایش ورود سرمایه‌گذاری خارجی به کشور، به عضویت سازمان تجارت جهانی درآمدن، افزایش تجارت خارجی و تراز پرداخت‌ها، چند برابر شدن حجم اقتصاد و مواردی از این دست که به توسعه اقتصادی منجر شده است، موفق باشد. اگر چه این کشور با مسائل و مشکلاتی نیز رو به روست که در فصل چهارم از نظر گذشت، با این حال در مورد جهانی شدن چنان که گفته شد مدیریت موفقیت آمیزی داشته است. از این رو می‌توان گفت فرضیه جاری مورد آزمون قرار گرفته است و در مقام پیشنهاد می‌توان بیان داشت، کشورهای در حال توسعه دیگر نیز می‌توانند از تجربه چین در مدیریت جهانی شدن و استفاده از فرصت‌های ایجاد شده توسط این پدیده، در کنار پی بردن به نقاط ضعف خود و تلاش در راه اصلاح آنها، بهره‌برند.*



* این مقاله برگرفته از پایان نامه کارشناسی ارشد رشته روابط بین الملل الهام حسین خانی با عنوان "مدیریت جهانی شدن؛ مطالعه موردی چین بین سالهای ۱۹۹۰-۲۰۰۸" به راهنمایی دکتر رضا شیرزادی بوده است.

منابع فارسی

کتابها

- حسن زاده، محمد (۱۳۸۷)، *نقش چین در امنیت اقتصادی ایران* (تهران: موسسه تحقیقاتی تدبیر اقتصاد).
- خور، مارتین (۱۳۸۳)، *جهانی شدن و جنوب*، ترجمه احمد ساعی (تهران: نشر قومس).
- دیجک، پیتر و دیگران (۱۳۷۶)، *کشورهای در حال توسعه و دستور کار توسعه دوحه در سازمان جهانی تجارت*، ترجمه مسعود طارمی سری و دیگران (تهران: نشر ثالث).
- زکریا، فرید (۱۳۸۸)، *جهان پساًمریکایی*، ترجمه احمد عزیزی (تهران: انتشارات هرمس).
- ساعی، احمد (۱۳۸۴)، *توسعه در مکاتب متعارض* (تهران: نشر قومس).
- شیرزادی، رضا (۱۳۸۶)، *نوسازی، توسعه و جهانی شدن* (کرج: نشر حق باوران).
- ضیغمی، محمدعلی (۱۳۸۷)، *راهنمای تجارت با کشور چین* (تهران: شرکت چاپ و انتشارات بازرگانی).
- فرزین نیا، زیبا (۱۳۸۸)، *مثلث آسیایی: چین، هند و پاکستان* (تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه).
- قوام، سید عبدالعلی (۱۳۸۳)، *جهانی شدن و جهان سوم* (تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه).
- گروه محققان موسسه ابرار (۱۳۸۰)، *اصلاحات در چین و شوروی* (تهران: موسسه فرهنگی و مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر تهران).
- لورراس، نوریا بادیا (۱۳۸۵)، *وضعیت چین در آستانه عصری نو*، ترجمه سیروس سهامی و دیگران (تهران: انتشارات چاپخش).
- معصومی فر، احمد (۱۳۸۴)، *الگوی توسعه اقتصادی چین: بررسی روند گذار از اقتصاد متمرکز به اقتصاد آزاد* (تهران: سروش).

مقالات

- پوراحمدی میدی، حسین (۱۳۷۹)، «دیالکتیک جدید سیستم اقتصاد سیاسی بین المللی:

◇ مدیریت جهانی شدن؛ مطالعه موردی چین بین سالهای ۲۰۰۸-۱۹۹۰

جهانی شدن اقتصاد و منطقه گرایی اقتصادی و تجاری»، اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره‌های ۱۵۶-۱۵۵.

- خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران (۱۳۸۷/۱/۳۴).

- خضری، رویا (آذر ۱۳۸۸)، «روابط اقتصادی چین و آمریکای لاتین»، رویدادها و تحلیل‌ها.
- سنبل، نبی (زمستان ۱۳۸۶)، «توسعه صلح‌آمیز: راهبرد چین در نظام بین‌الملل»، فصلنامه سیاست خارجی، شماره ۴.

- قراگوزلو، محمد (۱۳۸۰)، «دولت و توسعه»، اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره‌های ۱۱-۱۲.

- ملازهی، پیر محمد (مرداد ۱۳۸۳)، «چین قدرت انعطاف‌پذیر»، همشهری دیپلماتیک، شماره هفدهم.

- موسوی شفای، سید مسعود (۱۳۸۷)، «جهانی شدن توسعه گرایی با نگاهی به تجربه شرق آسیا»، راهبرد، شماره ۴۷.

- نیاکوئی، امیر (۱۳۸۶)، «نقش دولت در جهانی شدن و توسعه: پیش‌نیازها و فرآیندها»، فصلنامه اقتصاد سیاسی، شماره پانزدهم.

English Source

Books

- Keith, Ronald C. (2005), *China as a Rising world power and its Response to Globalization* (London: Routledge).

- Zeng, Ka (2007), *China's Foreign Trade policy* (New York: Routledge).

Essay

- Panagariya, Avind (June 1995), «*What can we learn from china's Export Strategy?*», Finance and Development.

- Bijan, Zheng (Sep/Oct 2005) «*China's Peaceful Rise to Great power status*»

◇ ۲۴۷ فصلنامه تخصصی علوم سیاسی / شماره نهم

Foreign Affairs.

- Davies, Gloria and Russell Smyth, (2004), «**Globalization, late Industrialization and China's Accession to the WTO; A Critical Perspective on Close Integration**», in Gloria Davies, **Globalization in the Asian Region: Impacts and consequences** (Cheltenham, UK: Edward Elgar).

- Lee Yok Wo, Richard, (2004), «**A Glimpse of FDI in China and Related Issues**», in Gloria Davies, **Globalization in the Asian Region: Impacts and consequences** (Cheltenham, UK: Edward Elgar).

- Pearson, Margaret Meriwether (2005), «**China's WTO Implementation in Comparative Perspective: Lessons from the Literature on Trade Policy and Regulation**», in Ronald C. Keith, **China as a Rising world power and its Response to Globalization** (London; Routledge).

English Sites

-[http://www.Marketwatch.Com/story/Foreign-direct-Investment in China- rises- 236- in- 2008.](http://www.Marketwatch.Com/story/Foreign-direct-Investment-in-China-rises-236-in-2008)

